

دکتر محسن رزمی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

علی خسروی

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی واحد مشهد

تطبیق فقهی مباحث بغات نهج البلاغه با قرآن و مقارنه مذاهب فقهی در آن

چکیده

در این پژوهش با طرح آیات بغی قرآن و عرضه عبارات نهج البلاغه بر آن، تطبیق و هماهنگی کامل این دو کلام خالق و مخلوق در مباحث فقهی بغات را به اثبات می‌رسانیم و از این رهگذر محملی برای استناد فقهی به نهج البلاغه می‌یابیم.

مقتضیات زمان، احکام اولیه فقهی بغات را تحت الشعاع قرار می‌دهد و اجرای آن را متوقف می‌کند. مانند تعامل امام علی (ع) با همدستان طلحه و زبیر و... پس از پیروزی در جنگ جمل. تفاوت دیدگاه مذاهب فقهی در احکام، شرایط و مصادیق بغات از مواردی است که در این پژوهش مطرح شده است. برای نمونه در عصمت مبعی علیه و حتی عدالت او بین فقهای شیعه و عامه اختلاف نظر وجود دارد. بعضی فقهای عامه حتی عدالت مبعی علیه را شرط نمی‌دانند. از این رو اگر شخصی بر امامی خروج کند و با شکست او، به اجبار، مردم را به اطاعت خویش وادارد، امام است و شورش بر علیه‌اش حرام. در

جنگ با بغات تمام فقهای مسلمان اتفاق نظر دارند هر چند که در مُتَعَلِّق آن با یکدیگر اختلاف دارند.

واژگان کلیدی:

تطبیق، بغات، قرآن، نهج البلاغه، مذاهب فقهی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

یکی از عناوینی که در فرهنگ فقهی ما از جایگاه ویژه و والایی برخوردار است، مبحث جهاد می‌باشد. در این مورد، کتاب مستقلی در فقه تنظیم شده است که فقهای ما به احکام آن می‌پردازند. اما چیزی که خلای آن محسوس است، وجود کتابی مستقل در مباحث تطبیقی فقهی جهاد نهج‌البلاغه و مذاهب فقهی است. بدیهی است اگر مجتهد دیدگاه امام علی (ع) را در مباحث فقهی جهاد در اختیار داشته باشد و از طرفی با عرضه‌ی آن مباحث بر قرآن، میزان قرابت و یکنواختی آن را به دست آورده باشد، راه اجتهاد در بعضی فروع فقهی سهل الوصول تر می‌گردد. پژوهش حاضر با توجه به اهمیت موضوع به تطبیق بحث بغات نهج‌البلاغه و قرآن و مقارنه بین مذاهب فقهی می‌پردازد.

به همین منظور پس از بیان معنای لغوی و اصطلاحی بغی و باغی به اختلاف مبنایی شیعه و سایر مذاهب در بعضی مباحث بغات پرداخته و سپس به و تطبیق عبارات‌های نهج‌البلاغه و قرآن (در بحث بغات) و برخی احکام آن پرداخته می‌شود.

بغی و باغی در لغت، اصطلاح شرعی و فقه سیاسی

بغی در لغت به معنای ظلم و فساد، نافرمانی و عدول از حق (المنجد فی اللغة، ذیل ماده‌ی بغی) و به معنای از حد گذشتن، ستم، برتری طلبی و درخواست چیزی نیز معنی شده است (نجفی، جواهرالکلام، ۳۲۲/۲۱).

و در اصطلاح و عرف شرعی باغی نیز بر کسی اطلاق می‌شود که بیعت خویش با پیشوای معصوم را، شکسته و از اطاعت وی بیرون رفته باشد (جواهرالکلام، ۳۲۲/۲۱). بنابراین «بغی همان ظلم و تعدی است و هر ظالمی باغی محسوب می‌شود» (کشف‌النظا، ص ۴۰۳).

و در اصطلاح فقه سیاسی، باغی به مسلمانی گفته می‌شود که با حکومت اسلامی مخالفت کند... و علیه امام دست به قیام مسلحانه بزند به همین لحاظ دارالبغی به

سرزمینی اطلاق می‌شود که مردم آن با وجود مسلمان بودنشان، علیه حکومت اسلامی بشورند و حاکمیت امام را به مخاطره افکنند (فقه‌سیاسی اسلام، ۳/۳۱۰).

اختلاف مبانی فقهای شیعه و سایر مذاهب فقهی در تعریف و مصداق بغات

همان‌گونه که بیان شد محمد حسن نجفی فقیه نامدار شیعه باغی را کسی می‌داند که بیعت خویش با امام معصوم را شکسته و از اطاعت او بیرون رفته است (جواهرالکلام، ۳۲۲/۲۱) و کلمه بغات را اسم ذم می‌داند، این درحالی است که عده‌ای از فقهای عامه این تعبیر را نمی‌پسندند و معتقدند که منظور از بغات مجتهدانی هستند که در اجتهاد خود دچار اشتباه شده‌اند (همان جا)، بنابراین سرزنش آن‌ها صحیح نیست.

در تعریفی که حنابله از بغات کرده‌اند آمده: «گروهی از اهل حق که از روی تأویل و اجتهاد جایز، از حاکمیت امام خارج شده و هدفشان خلع امام است و دارای قدرت متمرکز می‌باشند» (ابن‌قدامه، مغنی، ۱۰/۵۲).

این که ابن‌قدامه بغات را اهل حق و دارای اجتهاد و تأویل جایز معرفی می‌کند، ظاهر آن برای توجیه حرکت مخرب بانیان جنگ‌جمل و صفین است زیرا آن‌ها از صحابه بودند و از نظر اهل سنت کل صحابه عادل هستند. بنابراین، برای حرکت شورشی بانیان جنگ‌های یاد شده نیاز به توجیه شرعی است، بنابراین می‌گویند اجتهادشان چنین اقتضا می‌کرد (صالحی‌نجف‌آبادی، جهاد در اسلام، ص ۱۲۲-۱۲۱).

علاءالدین حنفی نیز در تعریف بغات می‌نویسد: «بغات همان خوارچاند و آنان گروهی هستند که دارای قدرت متمرکزاند و معتقدند هر گناهی چه صغیره و چه کبیره کفر است. آنان بر ضد امام اهل عدل طغیان می‌کنند و با همین تأویل که هر گناهی کفر است، جنگ و خونریزی و تصرف اموال را حلال می‌دانند (الکاسانی، الحنفی، المصادر الفقهیه، کتاب‌الجهاد، ۱)، ص ۱۰۶». علاءالدین حنفی بغات را به خوارچاند تفسیر می‌کند. این بیان ایشان ناظر به خوارچاند نهروان است. هدف از این تعریف تبرئه کردن سران جنگ‌جمل و صفین است (صالحی‌نجف‌آبادی، جهاد در اسلام، ص ۱۲۲). البته یکی دیگر از نویسندگان حنفی تعریفی متفاوت با تعریف علاءالدین حنفی ارائه داده است. طبق این تعریف: «باغی کسی است که از اطاعت امام حق خارج شده باشد.» (عوده، عبدالقادر، التشریح الجنایی الاسلامی، ۲/۶۷۳).

ممکن است این تفاوت تعریف‌ها ناشی از نظر شخصی در تعریف اول و نظر عمومی فقهای حنفی در تعریف دوم باشد (صالحی‌نجدآبادی، جهاد در اسلام، ۱۲۳).

در فقه مالکی بغات این‌گونه تعریف شده است: «گروهی از مسلمانانند که با امام اعظم یا نایب او مخالفت می‌کنند. به منظور این که حقی را که بر آنان واجب است ندهند یا به منظور این که او را خلع کنند» (عوده، التشریح الجنایی الاسلامی، ۶۷۳/۲). فقه مالکی از این تعریف دو مطلب را مدنظر دارد: ۱- با گنجاندن «ندادن حق» در تعریف بغات هماهنگی با خودداری کنندگان زکات به خلیفه اول را موردنظر دارد. ۲- و با عبارت امام اعظم نیز هماهنگی با شورشیانی که خواهان خلع خلیفه سوم بوده‌اند اراده می‌شود.

فقه شافعی نیز «بغات» را این‌گونه تعریف کرده است: «بغات مسلمانانی هستند که با امام مخالفت می‌کنند این مخالفت یا با خروج بر ضد او و یا با ندادن حقی به او، مشروط به داشتن قدرتی متمرکز با تکیه بر تأویل و اجتهاد و رهبری مطاع می‌باشد.» (همان جا).

همان‌گونه که مشخص شد در فقه شافعی نیز ندادن حق، مصداق بغی شناخته شده است. این مطلب اشاره به کسانی دارد که از دادن زکات به خلیفه‌ی اول خودداری کردند و او با آنان جنگید. امام شافعی در کتاب «ام» نیز بحث جنگ با بغات را همراه جنگ خلیفه اول با مانعان زکات آورده است و ابن دو را دارای یک حکم دانسته و بدین‌گونه مانعان زکات را از مصادیق «بغات» دانسته است (المصادر الفقهیه، کتاب الجهاد، ص ۴۴۰). شیخ طوسی نظر اصحاب شافعی را نسبت به بغات اینگونه بیان کرده است «باغی اسم ذم نیست بلکه اسم است برای کسی که اجتهادش به خطا رفته است مانند فقها که در اجتهاد با هم اختلاف پیدا می‌کنند.» (الطوسی، الخلاف، ۱۶۴/۳).

شیخ طوسی از دیدگاه شیعه بغات را این‌گونه تعریف می‌کند: «باغی کسی است که بر ضد امام عادل طغیان کند و با او بجنگد و از دادن حق به او خودداری کند، باغی اسم ذم است، و در اصحاب ما کسانی هستند که باغی را کافر می‌دانند.

ایشان ادامه می‌دهد که: در میان عامه عده‌ای از علماء در این که باغی اسم ذم است با ما موافق‌اند که از جمله، همه معتزله باغی را فاسق می‌نامند و جمعی از اصحاب

ابوحنیفه و اصحاب شافعی نیز چنین گفته‌اند. «(صالحی نجفآبادی، جهاد در اسلام، ص ۱۲۴).
ابوحنیفه گفته است: «بغاة فاسق‌اند بر وجه تدین» (همان جا).

اختلاف مبنایی فقهای شیعه و عامه در مصداق بغات

از نظر فقهای شیعه بغات کسانی را گویند که علیه امام معصوم طغیان نمایند، درحالی که فقهای عامه عصمت را در مبعی علیه شرط نمی‌دانند، حتی بعضی از آنان عدالت را هم در او شرط نمی‌دانند (ر.ک. همان جا). در زمینه‌ی همین موضوع، ابن‌قدامه حنبلی می‌نویسد کسی بر امامی خروج کند و با شکست امام جبراً مردم را برای اطاعت از خودش خاضع گرداند، چنین فردی امام است و قیام بر ضدش حرام. استدلال او بر این مسأله این است که عبدالملک بن مروان بر ضد عبدالله بن زبیر شورش کرد و او را به قتل رساند و بر مردم و سرزمین و حوزه حکومتی او غلبه کرد تا این که مردم طوعاً و کرهاً با او بیعت کردند. بنابراین او امام شد و شورش بر ضدش حرام بود. زیرا سرکشی علیه او موجب دو دستگی مسلمانان و ریختن خون آنان و از بین رفتن اموالشان می‌گشت و کسی که علیه او قیام می‌کرد این سخن خدا شاملش می‌شد که فرمود: «کسی که بر امت من خروج کند درحالی که با هم متحدند با شمشیر گردنش را بزیند هرکس می‌خواهد باشد.» (ابن قدامه، مغنی، ج ۱۰/ ۵۳).

یکی دیگر از هم‌مسلمانان ابن‌قدامه، قاضی ابوبکر بن العربی است، ایشان قیام امام حسین (ع) بر ضد یزید را از مصادیق بغی می‌داند و باغی به نظر ایشان امام حسین (ع) است! که به دستور اسلام باید سرکوب شود و نتیجه می‌گیرد بنابراین حسین (ع) بر مبنای دین جدش کشته شد! این نظر را ابن‌خلدون رد می‌کند و می‌آورد: «امامی که باغی به دست او سرکوب می‌شود باید عادل باشد و یزید فاسق بود و نباید به دستور او با حسین بن علی می‌جنگیدند، و حسین بر مبنای اجتهاد عمل کرد و برحق بود پس او شهید و مثاب است.» (عبدالرحمان بن محمد، مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ص ۲۱۷).

نکته‌ی پایانی و قابل ملاحظه این که، بعضی در تحقق «بغی» معصوم بودن مبعی علیه را شرط نمی‌دانند و معتقدند دلیلی بر انطباق عدالت با عصمت نداریم، چه بسا کسی عادل باشد ولی معصوم نباشد. بنابراین نظر، اگر برای نمونه علیه جمهوری اسلامی

که طبق قانون اساسی از شرایط رهبری آن عدالت است، شورش مسلحانه صورت گیرد «بغی» است و باغی را باید با قدرت سلاح به امر خدا بازگردانید. در برابر این دیدگاه همان گونه که بیان شد عده‌ای عدالت را به هیچ وجه شروط **مُبغی** علیه نمی‌دانند. در نتیجه اگر قیامی علیه حکام جور و ستم صورت پذیرد از مصادیق بغی است این نظر مورد قبول بیشتر مذاهب فقهی عامه و شیعه زیدیه است که قیام بر ضد امام فاسق و فاجر را جایز نمی‌دانند. هر چند قیام به قصد امر به معروف و نهی از منکر باشد. البته ممکن است این نظر ناشی از تقیه، جو خفقان و تمایلات زمامداران ستمگر زمان آنان باشد.

تطبیق مباحث بغی در نهج البلاغه با «آیه‌ی بغی» و آیه‌های مرتبط با آن

در آغاز آیه‌ی بغی را که فقها در مباحث جهاد به آن استشهاد می‌کنند، می‌آوریم: «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر بازگشت، میان آن‌ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت ورزید که خدا دادگران را دوست می‌دارد.» (حجرات/۹)^۱.

آیه‌ی دیگر قرآن می‌فرماید: «در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید است که مورد رحمت قرار گیرید.» (حجرات/۱۰)^۲.

و در آیه‌ی دیگری نیز آمده است: «و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست. باشد که [از پیمان شکنی] باز ایستند.» (توبه/۱۲)^۳.

مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ نِيْفَانِ افْتَدَتْ بَوْتٍ تَلَوَا فِي حُلَّتِهِنَّ مَا حَوَا عَلَيَّ اَيْدِيَهُنَّ لَأُخْرِىَ لَأُخْرِىَ فَقَا تَلَوَا اَلَّتِي تَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِا لْعَدْلِ وَاُقْسِطُوا حَوَا الْمُؤْمِنُ كَمْ مَوَّءٍ اِ اتَّقُوا اَللَّغْوَةَ فَا لَعَلَّ كُمْ تُرْحَمُونَ اَلْهُمَّ لَا اَعْلَهُمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ ۳- هَقَّ اِتَلُوا ا اَيْمَةً اَل ا يَكْفُرِنَ اَلْهُمَّ لَا اَعْلَهُمْ يَنْتَهُونَ

هدف اول در برخورد با شورشیان

با توجه به این آیه‌های قرآن، این گونه برداشت می‌شود که هدف اول در ارتباط با شورشیان جذب و هدایت آنان است و در همین زمینه به نهج البلاغه مراجعه می‌کنیم تا ببینیم این کتاب که جانشین کلام خالق در زمین است نسبت به این موضوع چه نظر دارد.

در ارتباط با عمل بر طبق آیه‌ی بغی به نامه‌ی چهارم نهج البلاغه اشاره می‌کنیم. در این نامه حضرت می‌فرماید: «پس اگر دشمنان اسلام به سایه فرمانبری بازگردند این همان چیزی است که ما دوست داریم. اگر هم کارها آن گروه را به ستیزه و نافرمانی کشانید، به وسیله‌ی آن کس که از تو فرمان برد به سوی کسی که نافرمانی‌ات کرد برخیز و به وسیله‌ی آن کس که فرمانبردار و پیرو است برای سرکوبی آن‌ها که از یاری تو سرباز زده‌اند مددگیر، زیرا آن کس که از جنگ ناخشنود است، بهتر است شرکت نداشته باشد، و شرکت نکردنش از یاری دادن اجباری بهتر است.» (نهج البلاغه، نامه ۴).

همان گونه که ملاحظه می‌شود حضرت در تأسی به قرآن و آیه شریفه بغی، ابتدا صلح و برادری و تعهد به عهد و پیمان را مطرح می‌کند و بغات را به آن فرامی‌خواند و چنان چه از دعوت به صلح نتیجه‌ای حاصل نشد و اصرار بر ستیزه‌جویی داشتند، دستور سرکوبی قاطع آنان را صادر می‌کند.

افزون بر آیه‌ی بغی در مورد سرکوب شورشیان، در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی توبه نیز خداوند می‌فرماید: «و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید، چراکه آنان را هیچ پیمانی نیست.» در هماهنگی با این آیه و در وجوب جنگ و قاطعیت و شدت عمل با پیمان‌شکنان نامه‌های بسیاری از حضرت وارد شده است. نامه‌ی ۳۶ نهج البلاغه یکی از آن‌هاست. حضرت در این نامه پس از اطلاع از حملات ایذائی ضحاک بن قیس فِهری به قلمرو حکومت اسلامی - که به دستور معاویه انجام می‌گرفت - در پاسخ به نامه برادرش عقیل به او قاطعانه قصد و عزمش بر جنگ را بیان کرد. «درباره‌ی پرسشت از نظر من درباره کارزار، پس بدان که نظر من پیکار با جنگ‌افروزان است...».

در خطبه‌ی ۱۷۳ نهج‌البلاغه نیز پای‌بندی به فرامین و مضامین آیه‌ی بغی را این‌گونه نشان می‌دهد:

«پس اگر آشوبگری آشوب برانگیخت بازگشت به حق از وی درخواست شود و چنان چه خودداری ورزید با او جنگیده شود» در ادامه‌ی همین خطبه قاطعیت خویش در نبرد با پیمان‌شکنان را این‌گونه بیان می‌کند: «در جنگ بین شما و اهل قبله گشوده شده است».

موضع قاطعانه حضرت در جنگ و مبارزه با شورشیان در خطبه‌ی ۱۳۷ نیز آمده است. در علت این گفتار حضرت که در ذی قار بصره ایراد فرموده است باید گفت امام همیشه پای‌بند به اصول بود، پس از درگذشت پیامبر، برای محفوظ ماندن اسلام و وحدت مسلمانان^۱ مسلم خود گذشت و حاضر به بسیج عده و عده نشد، و بیست و پنج سال پرمارت را بدین صورت گذراندند.

و آنگاه که مردم خود، پس از سه تجربه تلخ و دادن بهای گزاف، بدو روی آوردند، و سراسیمه و با اصرار از او درخواست پذیرش مسؤولیت را کردند، نپذیرفت و مردم را به روپها و رنگ‌های تازه‌ای که مسؤولیت به خود گرفته بود آگاه ساخت. اما مردم اعلام کردند که همه‌ی شرایط سخت و دشوار امام را می‌پذیرند. و چون امام با اعلام برنامه سختگیرانه خودش بیعت مردم را پذیرا شد، سران و داعیه‌داران و قدرت پرستان نیز که به همراهی با مردم وانمود می‌کردند، ناچار از بیعت شدند، و می‌پنداشتند که شرایط سخت امام، تبلیغات انتخاباتی برای جلب آرای مردم است، و پس از انتخاب شدن همه را فراموش می‌کند و برای ماندن چند روز بیشتر بر اریکه‌ی قدرت، با رقیبان و امتیازخواهان سازش می‌کند، و به بهای خوردن و بردن حقوق مردم، امتیازهایی به آنان می‌دهد. اما برنامه امام و سیره و شیوه‌ی رفتار او هیچ تغییری نکرد، بلکه حتی سخت‌گیری بیشتری هم در پیش گرفت.

آن چه که در نظر امام هیچ ارزش نداشت، قدرت و فرمانروایی بر افراد بود، و هدف او: برپای ساختن حق و از بین بردن باطل، با همه اشکال‌ها و رنگ‌هایی که داشتند بود؛ و آن هم در چارچوب ارزش‌های اسلامی... و چون کسانی که در دوران گذشته، به ناحق از امتیازهای بسیاری برخوردار شده بودند، از سازش با امام نومید شدند؛ گرفتن انتقام خون عثمان را بهانه کرده با علی به جنگ برخاستند و عده‌ای را بدین بهانه فریفتند و

با خود همراه ساختند. خونی که در ریختن آن، خود این مدعیان از همه بیشتر محرک بودند، و حقی که همین افراد پایمال کرده بودند.

اما غافل از این که علی با جنگ و تهدید به کشته شدن هم دست از اصول برنمی‌دارد، هرگز به میدان جنگ پشت نمی‌کند (ر.ک: جعفری، سید محمدمهدی، پرتویی از نهج البلاغه، ۶۰۹/۲). امام (ع) وقتی شرایط را چنین دید عزمشان جزم شد و در صد سرکوب پیمان شکنان برآمدند و فرمودند:

«همانا ناکثین گروهی سرکش و ستمگر هستند» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۷)، که پیامبر گرامی مرا از رویارویی آنان با من آگاه کرده است. سپس آن‌ها را تهدید به جنگ و کشتن فرمود: «و سوگند به خدا که هر آینه آگیری را برایشان از آب پر کنم که خود کیننده‌ی آن آب باشم» (همان جا). قاطعیت حضرت در سرکوب شورشیان جمل در خطبه‌ی ۱۰۴ نهج البلاغه این گونه بیان شده است: «و به خدا سوگند می‌خورم که باطل را می‌شکافم تا حق را از تهیگاه آن بیرون بیاورم!»

پس از بیعت عمومی مردم موضع قاطع حضرت بر جهاد و مبارزه بر علیه معاویه قطعیت می‌یابد. امام پس از ارزیابی جوانب کار می‌فرماید: «دیدم چاره‌ای جز یکی از این دو راه ندارم: یا با او (معاویه و یارانش) مبارزه کنم، و یا آن چه را که محمد (ص) آورده، انکار نمایم». حضرت جنگ نکردن با بغات را برابر با کفر می‌داند (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۳).

در جای دیگری حضرت ثبات خویش بر محور مبارزه با کفر و الحاد را یادآور می‌شود و تأکید می‌کند شکل کفر اگر تغییر نیز یافته باشد، مُصر بر مبارزه با آن می‌باشند «امروز نیز در همان زمینه پیش می‌روم، باطل را می‌شکافم تا حق از پهلویش به درآید! مرا با قریش چه کار؟ که دیروز در موضع کفر بودند و به پیکارشان برخاستم و امروز نیز که فتنه زدگان اند، از پیکارشان ناگریزم» (همان، خطبه‌ی ۳۳).

نتیجه‌ای که از این گفتارها می‌گیریم این است که اهل بغی باطناً همان کفار هستند اگرچه در ظاهر اسلام آورده و جزو اهل قبله محسوب شوند و کفر اصطلاحی ممکن است بر آنان صدق نکند ولی ایمان نداشتن آن‌ها قابل تردید نیست.

ضرورت وجوب جنگ با بغات و زمان پایان آن

در تفسیر آیه ۱۲ از سوره‌ی توبه آمده که امیرمؤمنان (ع) در جنگ جمل آن آیه را تلاوت کرد و فرمود: به خدا سوگند! با این گروه پیمان‌شکن (طلحه و زبیر و یارانشان) نجنگیدم مگر به خاطر آن آیه از قرآن (قمی، تفسیر القمی، ۲۸۳/۱).

از امام صادق (ع) از مفهوم آیه‌ی بغی تا فراز «پس بین آن‌ها عادلانه صلح برقرار کنید» سؤال شد. امام در پاسخ فرمود: «آن دو گروه (از مسلمان هستند) جز این نیست که مفهوم واقعی آیه شریفه، در جنگ بصره (با ناکثین) روشن شد، آنان شایسته (حکم) این آیه بودند؛ چون آنان بر ایشان (ع) شوریدند و در پی آن، بر امیرمؤمنان (ع) واجب شد با آن‌ها بجنگند، تا به فرمان خدا، بازگردند، و اگر باز نمی‌گشتند، طبق (همین آیه) که خدا نازل کرده بود، بر آن حضرت، واجب بود، شمشیر را از روی سرشان بردارد تا بازگردند، و از بغی دست بکشند، چون آنان با میل و اراده، بدون آن که مجبور باشند با آن حضرت بیعت کرده بودند و چنان که خدای تعالی فرموده آنان همان گروه شورشگر بودند و بر امیرمؤمنان واجب بود پس از پیروز شدن با آن‌ها به عدالت رفتار کند هم‌چنان که پیغمبر خدا (ص) با مردم مکه چنین کرد؛ بر آن‌ها منت نهاد و از آنان درگذشت» (نوری، مستدرک الوسائل، ۶۶/۱۱، ج: ۱۲۴۴۳).

شیخ حرعاملی در کتاب وسائل‌الشیعه در ارتباط با جهاد علیه شورشگران (بغات) و حد و میزان آن در روایتی از علی (ع) نقل می‌کند که:

«جنگ، دو نوع است: یکی نبرد با توطئه‌گران داخلی (بغات) که علیه رهبر عادل مسلمانان، شورش کرده‌اند [و هسته مرکزی دارند] باید با آن‌ها آن‌قدر جنگید تا تسلیم دستورات خداوند شوند و دیگر، نبرد با کافران است، با آنان هم باید آن‌قدر جنگید که تسلیم شده، اسلام را بپذیرند» (۸۳/۱۵، ج: ۲۰۰۳۳).

حکم بغات از جهت اسلام و کفر در بین فرق مسلمان

در این که بغات جزو مسلمانان هستند یا کفار باید گفت: باغی هر چند در باطن در زمره‌ی کفار است، اما برحسب ظاهر، احکام جاری بر مسلمانان - مانند جواز خوردن

ذبیحه‌ی ایشان، ازدواج با آنان، حرمت اموال و ناموسشان - بر او نیز جاری است، مگر این که ناصبی باشد.

در این رابطه بر شورشیان در نهانکه اصطلاحاً زمان آتش‌بس می‌گویند تمام احکام مسلمانان از طاهر بودن و خوردن ذبیحه آنان و ازدواج با آنان و حرمت اموال آن‌ها و غیرو صدق می‌کند» (نجفی، جواهرالکلام، ۳۳۷/۲۱).

همان گونه که در تعریف بغاة آمد، شیخ طوسی می‌نویسد: که بعضی از شیعیان معتقد به کفر بغات‌اند، ولی سایر فرق مسلمان بغات را جزو کفار نمی‌دانند و خود او از جمله کسانی است که معتقد است هر کس بر امام معصوم خروج کند کافر است (طوسی، تجرید الاعتقاد) حضرت علی(ع) نیز علت جنگ خود با اهل قبله را به آیه‌ی شریفه ۱۲ از سوره توبه^۱ مستند می‌کند. یا این که حضرت در حدیثی می‌فرماید: پس چون در میان ما اختلاف افتاد ما به خدا و دین او و پیامبر(ص) و قرآن، و حق سزاوارتریم، چون ما کسانی هستیم که ایمان آورده‌ایم و آنان کافر شده‌اند، و خداوند نبرد با آنان را از ما خواسته است؛ بنابراین ما به فرمان خدا با ایشان به جنگ پرداختیم.» (نوری، مستدرک الوسائل، ۶۱/۱۱). البته کفری که در این روایت به بغات و شورشگران نسبت داده شده، کفر اصطلاحی نیست؛ زیرا باغیان به ظاهر مسلمان‌اند و امیرمؤمنان (ع) در روایت دیگر از آنان به «برادران ما که به حقوق ما تجاوز کردند» تعبیر کرده است.

فقه‌های مالکی معتقدند که بغات فاسدند ولی کافر نیستند. از این رو: «بغات را باید امر به توبه کرد. اگر توبه کردند، بخشیده می‌شوند و اگر توبه نکردند، به خاطر دفع فساد آنان - نه کفرشان - با آن‌ها جنگ می‌شود» (الجزیری و الغروی، الفقه علی المذاهب الاربعه و مذهب اهل البیت، ۶۲۹/۵). صاحب جواهر می‌نویسد: «خوارج کافرند اگرچه به دین اسلام گرویده باشند» (نجفی ۳۲۳/۲۱). ولی علامه سیدمحمدحسین فضل‌الله (ره) از فقه‌های معاصر شیعه آن‌ها را جز مسلمانان می‌شمارد، اگرچه که [در عمل] نزدیک‌تر به کفاراند (کتاب الجهاد، ص ۴۱۷).

اجماع فقهاء در وجوب جنگ با بغات و کفایي بودن آن

جهاد با باغی طبق بیان صاحب جواهر، مورد اتفاق تمام فرق و مذاهب مسلمان است:

«مورد اتفاق تمام مسلمانان (شامل شیعه و سنی) است که با شورش‌گران به هنگامی که امام دعوت به جنگ با آنان می‌کند باید جنگید. بلکه اجماع منقول و محصل بر این امر می‌باشد» (نجفی، ۳۲۲/۲۱). الجزیری نیز می‌آورد: مذاهب چهارگانه اهل سنت تأخیر در جنگ با اهل بغی را گناه کبیر می‌دانند. اما می‌گویند: اگر خوارج از اطاعت امام خارج نشده و دست به جنگ نزنند - اگرچه امام را کافر بدانند و در جمعه و جماعت مسلمان هم حضور نیابند - به حال خودشان وا گذاشته می‌شوند (الجزیری، الفقه علی مذاهب الاربعه، ج ۵).

بنابراین جهاد با باغی در صورت دعوت امام معصوم (ع) یا منصوب از سوی ایشان، واجب و سرپیچی از آن، گناه کبیره است.

جهاد با باغیان عینی یا کفایي

در این که جهاد با باغی عینی است یا کفایي، صاحب جواهر می‌آورد: با قیام به جهاد در حد کفایت، وجوب از دیگران ساقط می‌شود، مگر این که امام (ع) فرد یا افراد خاصی را به جهاد فراخواند که در این صورت، بر آنان واجب عینی خواهد بود (نجفی، ۳۲۶/۲۱). شافعی نیز معتقد به واجب کفایي بودن جهاد است، سعید بن مسیب و بعضی از شافعیان معتقدند در اوایل پیدایش اسلام به علت کمی مسلمانان جهاد واجب عینی بوده است (الصدرفی، المعانی البدیعه فی معرفه اختلاف اهل الشریعه). بنابراین «همه‌ی فرق جنگ با شورشیان را واجب کفایي می‌دانند و ترک آن را گناه کبیره می‌شمارند» (الجزیری، الفقه علی مذاهب الاربعه، ۶۲۸/۵).

احکام جنگیدن با بغات از دیدگاه مذاهب فقهی

۱- اگر باغی در حال جنگ اسیر گردد و معلوم شود او نمی‌جنگیده است زندانی می‌شود و بیعت با امام بر او عرضه می‌شود. در صورت پذیرش، آزاد می‌گردد و در صورت استنکاف، تا پایان جنگ در بازداشت می‌ماند. پس از خاتمه جنگ اگر باغیان، توبه کنند، یا سلاح خود را بر زمین نهند یا فرار نمایند در صورتی که هسته مرکزی نداشته باشند، اسیرانشان آزاد می‌شوند اما در صورت فرار باغیان و داشتن هسته‌ی مرکزی، در زندان می‌مانند یا کشته می‌شوند در این صورت کشتن مجروحان و تعقیب فراریان نیز جایز است (شیخ طوسی، المبسوط، ۲۷۱/۷).

۲- اگر بغات کودکان و مانند آن‌ها را سپر قرار دهند -درحالی که آن‌ها رزمنده نیستند- و دسترسی به بغات جز با کشتن کودکان و... میسر نباشد آن‌ها کشته می‌شوند (نجفی، جواهرالکلام، ۳۴۲/۲۱).

۳- اگر امام ضرورتاً جهت جهاد بر علیه بغات به کمک اهل ذمه نیاز داشته باشد کمک گرفتن از آنان جایز است. چون اهل بغی مثل اهل حرب هستند (همان، ۳۴۷/۲۱-۳۴۲). شافعی و احمد گویند کمک از اهل ذمه در جنگیدن با اهل بغی جایز نیست مگر این که امام ضعیفی داشته باشد و آن‌ها توانمندی داشته باشند که مانع قتل سپاه امام باشنند. مطلقاً کمک از اهل ذمه را جایز می‌داند (المردفی الریعی، المعانی البدیعه، ۳۸۷/۲).

۴- شافعی معتقد است هنگامی که اهل بغی شکست خوردند و جنگ را رها کردند، تعقیب نمی‌شوند و قتل و کشتن آن‌ها جایز نیست. اما اباحنیفه می‌گوید اگر آن‌ها به هسته و تشکیلات برای کمک رو آوردند در این صورت تعقیب می‌شوند و کشتن آنان جایز است (همان جا).

۵- شافعی و احمد بن حنبل می‌گویند: اگر سپاه امام عدل اهل بغی را در حین جنگ به اسارت گرفتند، تا پایان جنگ در بازداشت نگه داشته می‌شوند و اگر جنگ پایان یافت یا توسط گروهی شکست خوردند، اسراء رها می‌شوند. البته بعضی از شافعی‌ها می‌گویند در این صورت نیز اسراء آزاد نمی‌شوند و کشتن آن‌ها نیز جایز است. اباحنیفه نیز معتقد است کشتن اسراء جایز است (همان جا).

۶- مالکیه معتقدند: جنگ با شورشیان به خاطر یازده، ویژگی با جنگ کفار متفاوت است: ۱- هدف امام از جنگ بازداشتن آنها است نه قتلشان ۲- فراری شورشی به حال خود واگذاشته می‌شود ۳- مجروح آنان کشته نمی‌شود ۴- اسیرشان به قتل نمی‌رسد ۵- خانواده آنها اسیر نمی‌شوند ۶- در جنگ با آنان از مشرکین کمک گرفته نمی‌شود ۷- مال آنان به امانت داده نمی‌شود ۸- مسکن آنان آتش زده نمی‌شود ۹- درختان آنها آتش زده نمی‌شود ۱۰- اموالشان به غنیمت گرفته نمی‌شود و ۱۱- موانع بر سر راه آنان ایجاد نمی‌گردد (الجزیری، الفقه علی مذاهب الاربعه، ۶۳۰/۵).

۷- شافعی شروع به جنگ با بغات توسط امام را جایز نمی‌داند مگر بعد از فرستادن پیک و سؤال از این که چرا قصد انتقام دارند. بنابراین اگر بعد ارسال پیک سپاه آنها مظلومه و طلبی را سبب شروع جنگ عنوان کردند امام آن را به بغات بازمی‌گرداند و اگر دچار شبهه شده بودند شبهه آنها را برطرف می‌کند و جهت صحیح و درست را برای آنها روشن می‌کند. البته همه شعب زیدیه نیز به این دید و نظر شافعی اعتقاد دارند. ابوحنیفه نظرش برخلاف نظر شافعی است؛ ایشان ابتدا جنگ را بدون مقدمات یاد شده جایز می‌داند (الصدرفی، المعانی البدیعه، ۳۸۷/۲).

۸- از دید صاحب‌جواهر، بعضی علمای شیعه غسل و دفن و نماز بغات را متفرع بر کفر و عدم آن کرده‌اند، اما قولی دیگر این است که غسل و دفن و نماز بر آنها واجب نیست. اگرچه معتقد به کفر آنها در زمان حیاتشان هم نباشیم. اما بعد مرگ حکم کفار را دارند. چنانچه مطلق منکرین امامت را کافر می‌گویند (نجفی، ۳۳۸/۲۱). البته شافعی و همه‌ی علمای اهل سنت می‌گویند کسی که با امام محاربه کند فاسق است و براءت از او و قطع دوستی‌اش واجب، اما این معصیت و گناه او، منجر به کفرش نمی‌گردد. و معتقدند که باغی مجتهد است و خطا و اشتباهش در این که با امام بجنگد مانند سایر خطاهاست. درحالی که شیعه معتقد است باغی خروج‌کننده بر رسول و محارب با اوست پس کافر است (الصدرفی، المعانی البدیعه، ۳۸۶/۲).

۹- به کسی که در جنگ با اهل بغی کشته شود، احکام شهید جاری است. بنابراین بدون این که غسل داده یا کفن شود پس از اقامه نماز بر او، با لباسش دفن می‌گردد در این قول، بین مسلمانان هیچ‌گونه اختلافی نیست بلکه صاحب‌المنتهی ادعای اجماع کرده است (نجفی، جواهرالکلام، ۳۲۸/۲۱).

- ۱۰- به اسیری گرفتن فرزندان باغی هرچند پس از خروج وی بر امام (ع) متولد شده باشند و نیز تملک همسر وی جایز نیست (همو، همان، ۳۳۴/۲۱).
- ۱۱- تملک دارایی‌های باغی جز مقداری که در جنگ به دست سپاهیان حق می‌افتد جایز نیست. غنیمت بودن آن مقدار نیز اختلافی است. بنابر قول به غنیمت بودن، اموال به غنیمت گرفته شده تنها میان مجاهدان تقسیم می‌گردد (همو، همان، ۳۴۲/۲۱-۳۳۹).
- ۱۲- کسی ضامن اموال تلف شده باغی در جنگ نیست (همو، همان، ۳۴۱/۲۱).
- ۱۳- اگر اموال و نفوس افراد جبهه حق توسط باغی تلف شود، وی ضامن است (همان، ۳۴۷/۲۱).
- ۱۴- اگر باغی گناهی مرتکب شود که موجب ثبوت حداست، مانند زنا، در صورت دستیابی به وی، حد شرعی بر او جاری می‌شود (همان جا).
- ۱۵- انتفاع و بهره بردن از اسب و سلاح بغات را در حین پیکار علیه خود آن‌ها ابوحنیفه و سیدمرتضی جایز می‌دانند. شافعی چنین چیزی را جایز نمی‌داند (همان، ۳۴۱/۲۱).
- ۱۶- باغی از کسانی شمرده شده که خوردن و نوشیدن محرمت، در حال اضطرار نیز بر آنان روا نیست (مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، فرهنگ فقه، ۵۲/۲).

بحث روایی پیرامون اسرای بغات و نحوه‌ی برخورد با آنان

در وسائل الشیعه از قول امام صادق (ع) آمده است: اسیران شورشگر که دارای تشکیلات بوده و علیه دولت اسلامی وارد جنگ شده‌اند، اعدام می‌شوند: اما اگر اسیران شورشگر فاقد تشکیلاتی باشند که به آن بپیوندند کشته نمی‌شوند: امام صادق (ع): «اهل عدل (گروه عادل) حق ندارند... اسیران را بکشند و این در صورتی است که از گروه باغی، نیرویی و تشکیلاتی باقی‌مانده باشد که مجدداً به آن سازماندهی بازگردند و دوباره نیروهای خود را بازسازی و سازماندهی کنند» (شیخ حرّ، وسائل الشیعه، ۷۳/۱۵، ح ۲۰۱۱).

در حدیث دیگر رفتاری متفاوت از امام علی (ع) در برخوردی با اسرای بغات گزارش شده است که این دوگانگی شاید بنا بر مصالح و مقتضیات بوده است. در بحارالانوار

مجلسی عمر بن سعد از نمیربن وعله شعبی نقل می‌کند: «... هنگامی که علی(ع) تعدادی از سربازان شام را اسیر کرد، پس از مدتی آن‌ها را آزاد ساخت و آن‌ها پیش معاویه رفتند (از طرف دیگر)، عمروعاص درباره‌ی اسیرانی که معاویه به اسارت گرفته بود می‌گفت: آن‌ها را بکش. وقتی علی(ع) اسیران سپاه شام را آزاد کرد، معاویه خطاب به عمروعاص گفت: ای عمرو، اگر بنا به خواسته تو ما اسرای علی را می‌کشتیم ضایع می‌شدیم، مگر نمی‌بینی که علی اسرای ما را آزاد کرده است. پس معاویه دستور داد سربازانی را که از سپاه علی(ع) در نزدشان اسیر بودند، آزاد کردند. [به طور کلی] سیره‌ی علی(ع) چنین بود، هنگامی که از اهل شام اسیری می‌گرفت، او را آزاد می‌کرد مگر این که آن اسیر فردی از افراد آن حضرت را کشته باشد که در آن صورت او را به [قصاص] می‌کشت. پس هنگامی که اسیری را آزاد می‌کرد، در صورتی که دوباره -پس از آزادی- به میدان جنگ می‌آمد و اسیر می‌شد، دیگر او را آزاد نمی‌کرد، بلکه او را می‌کشت.» (۳۹/۹۷).

نکته‌های حدیث

۱- آزادسازی یک جانبه‌ی اسرای جنگی

حضرت علی (ع) دستور دادند اسیران سپاه معاویه را در جنگ صفین به طور یک جانبه آزاد کنند. این عمل سبب شد معاویه به موضع ضعف و چالش بیفتد. بنابراین با وجود میل باطنی‌اش با پیشنهاد عمر و عاص که می‌گفت: اسیران را بکش، مخالفت کرد و برای کسب چهره‌ای انسان‌دوستانه در میان دو سپاه، به ناچار دستور داد اسیران سپاه امام (ع) را آزاد کنند، و شاید هدف امیرمؤمنان (ع) از اقدام به آزادی اسیران به طور یک‌جانبه، رسیدن به همین هدف بود.

۲- آزاد کردن اسیران دشمن در جنگ‌های داخلی

روش امیرمؤمنان (ع) در جنگ‌های داخلی صفین، جمل و نهروان- آزادسازی اسیران دشمن به طور یک جانبه بود. جمله‌ی قدکان در حدیث یاد شده مؤید آن است. البته در جنگ صفین دو نوع روش از حضرت گزارش شده است. یکی آزادسازی یک جانبه اسیران، دیگر به قتل رساندن آنان چون ذوفئه (دارای تشکیلات و فرماندهی)

بودند. در علت این دوگانگی آمده که ممکن است حضرت اسرا را به خاطر مصلحت آزاد کرده است. اما بعضی از آن‌ها دوباره به میدان جنگ آمده باشند و حضرت دستور کشتن آن‌ها را صادر کرده و یا اسیری از دشمن که مرتکب قتل شده باشد را امر به قصاص کرده باشند.

اسیر گرفتن بغات

در روایتی از امام علی(ع) آمده که بغات (هرگاه مقذور شد) به اسارت درآورده می‌شوند. چنان‌که مشرکان، اسیر گرفته می‌شوند.» (نوری، مستدرک الوسائل، ۶۵/۱۱، ح: ۱۲۴۳۷).

از این روایت نتیجه گرفته می‌شود؛ اگر بغات تشکیلاتی در داخل جامعه اسلامی شورش کنند، اگر رزمندگان قدرت داشته باشند می‌توانند از نیروهای متجاوز و باغیان دارای تشکیلات و فرماندهی اسیر بگیرند، همچنان‌که از مشرکان اسیر می‌گیرند.

ممنوعیت اسارت زنان و کودکان بغات

در روایتی از امام علی(ع) در ارتباط با حکم اسارت زنان و کودکان شورشگران نقل شده است که زنان و کودکان آن‌ها به اسارت گرفته نمی‌شوند؛ زیرا زنان آنان مسلمان و در دارالهجره و سرزمین اسلام بودند، و گرنه عایشه به عنوان اولین اسیر، باید تقسیم می‌شده این امر شراً روا نبود. صاحب مستدرک الوسائل مطلب را از کتاب دعائم الاسلام این گونه بیان می‌کند: «... [پس از شکست سپاه جمل] در بصره اصحابش به امام (ع) گفتند: ای امیرمؤمنان! همسران، فرزندان و دارایی آنان را هم بین ما تقسیم کن! فرمود: آن حق شما نیست. گفتند: چگونه است که (ریختن) خونشان را بر ما حلال کردی، اما به اسارت گرفتن فرزندانشان را روا نمی‌داری؟ فرمود: مردانشان با ما جنگیدند و ما هم آن‌ها را کشتیم اما (برای اسیر گرفتن) همسران و فرزندانشان، مجوزی نداریم زیرا زنانشان مسلمان و در دارالهجره به سر می‌برند» (همان، ۵۶/۱۱، ح: ۱۲۴۱۷).

حکم اموال به جای مانده از بغات

اموال بر جای مانده در لشکرگاه، جزو غنایم جنگی در میدان جنگ حضرت علی(ع) اموال به جای مانده، در میدان جنگ را جزو غنایم جنگی می‌داند در همین رابطه هنگامی که امام(ع) مردم را در جنگ صفین تحریک و تشویق می‌کرد، فرمود:

«وقتی به منزل و مأوای دشمن دست یافتید، هیچ پرده و پوششی را ندرید (کسی را رسوا نکنید) و داخل هیچ خانه‌ی نشوید، و چیزی از دارایی و کالای آنان را برندارید مگر آن چه را که در لشکرگاه‌شان به جای مانده باشد.» (عاملی، وسائل الشیعه، ۹۵/۱۵، ج: ۵۷). اما حنفی‌ها و مالکیه در مورد اموال بغات معتقدند که قسمت شدنی نیست زیرا نمی‌شود آن را به غنیمت گرفت (الجزیری، الفقه علی مذاهب الاربعه، ۵/ ۶۳۵ و ۶۳۶).

حلال نبودن اموال در دارالاسلام

در وسائل الشیعه آمده است که «عبدالله بن سلیمان» گفت: من به امام صادق(ع) عرض کردم که مردم معتقدند علی با اهل بصره جنگ کرد ولی اموال آن‌ها را نگرفت، امام(ع) فرمود: به درستی که در «دارالشوک» آن چه به دست می‌آید برای مسلمانان حلال است، اما در دارالاسلام حلال نیست (و بصره جز دارالاسلام است) (عاملی، ۷۹/۱۵، ج: ۲۰۰۲۰).

صلح‌گرایی قبل از جنگ با بغات

همان گونه که بیان شد بعضی فرق مذهبی شروع جنگ با بغات را جایز نمی‌دانند. بلکه باید قبل آن از علت و سبب آن جويا شویم و اگر دچار شبهه شده‌اند شبهه آنان را برطرف نماییم. رفتار عملی امام به همین صورت بوده است.

حضرت در چندین جای در نهج‌البلاغه، از بغات (شورش‌گران) نام برده است. در ارتباط با استفاده از راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز در نهج‌البلاغه موارد متعددی را شاهدیم. از باب نمونه در نحوه‌ی برخورد با خوارج، امام قبل از آنان، شخصیت بزرگی

چون ابن عباس را برای مذاکره و حل مشکلات و مسایل آنان فرستاد. ولی با تمام تلاشی که مبذول داشت نتیجه‌ای نگرفت. امام پس از پیمودن راه‌های مسالمت‌آمیز و یأس از امکان راه‌حل فرهنگی و سیاسی می‌تواند با استفاده از «مؤلفه القلوب» که یکی از موارد مصرف زکات می‌باشد، از طریق کمک‌های مادی و اقتصادی به عادی‌سازی شرایط و فرونشاندن شورش بپردازد و از بیت‌المال (زکات) در این راه استفاده کند. به فرض ناکامی در همه این راه‌ها هنگامی که امام تصمیم به مجازات شورشیان می‌گیرد، بر همه اقشار واجب است به ندای امام پاسخ مثبت بدهند و سرپیچی از خواسته امام گناه کبیره است و کسانی که مخاطب خاص امام باشند، مشارکت در این امر بر آن‌ها واجب عینی خواهد بود (عمید زنجانی، فقه سیاسی اسلام، ۳/۳۱۸).

امام علی (ع) در سه جنگی که با شورشگران و بغات داشتند، یعنی در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان، اول با آنان بسیار مدارا می‌نمودند و آن‌ها را ارشاد می‌کردند، سعی در هدایت آن‌ها داشتند، و تمام تلاش آن حضرت این بود که تا حد امکان از جنگ و خونریزی جلوگیری کنند.

به همین خاطر امام (ع) در جنگ صفین پس از آن که شریعه فرات را از دست معاویه آزاد ساختند مدت زیادی جنگ را متوقف کردند، تا آن جا که برخی شایعه کردند که علی (ع) از جنگ ترسیده و گروهی گفتند حضرت در حقانیت خود شک کرده است.

امام به جمع یارانشان آمدند و فرمودند:

«اما سخن شما که آیا همه تأمل و درنگ من برای ترس از مرگ و کشته شدن است؟ پس سوگند به خدا هیچ باکی ندارم از داخل شدن در مرگ یا اینک ناگاه مرگ مرا دریابد، و اما سخن شما در این که (در وجوب جنگ) با اهل شام مرا شک و تردیدی است، پس سوگند به خدا یک روز جنگ کردن را به تأخیر نینداختم مگر برای آن که می‌خواهم گروهی به من ملحق گردیده و هدایت شوند و به چشم کم نور خود روشنی راه مرا ببینند.» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۴).

هم‌چنین حضرت (ع) در جنگ جمل از صبح تا ظهر لشکر مقابل را به راه حق دعوت کردند و سوگند دادند دست از ستیز بردارند و به صلح گرایند.

در جنگ با مارقین «خوارج» نیز همین سیره را اجرا کردند، چندین بار آن‌ها را نصیحت و موعظه کردند که خوشبختانه در عده‌ی زیادی مؤثر واقع شد و از راه باطل برگشتند، ولی عده‌ای همچنان بر راه باطل خود استقامت ورزیدند که امام (ع) دستور جنگ قاطع و قهرآمیز را با آنان صادر فرمودند.

امام صادق (ع) در این رابطه می‌فرماید:

«جنگ حضرت علی(ع) با اهل قبله (بغات) [برای مردم و حکومت‌ها] برکت بود و اگر حضرت با آن‌ها نمی‌جنگید کسی نمی‌دانست بعد از حضرت با آنان چگونه رفتار کند.» (عاملی، وسائل الشیعه، ۸۱/۱۵، ج: ۲۰۰۲۷).

پس نتیجه گرفته می‌شود؛ هرگاه در یک کشور اسلامی، عده‌ای علیه حکومت اسلامی و رهبریت آن چه رهبر و امام معصوم (ع) یا ولی فقیه شورش کنند، باید با استناد به آیه‌های قرآن و تأسی به سیره‌ی حضرت علی (ع)، اول آن‌ها را به صلح، برادری و عدالت دعوت کرد و پس از یأس از هدایت آن‌ها و خوف فتنه و ناامنی با قاطعیت با آن‌ها مبارزه کرد.

مبنای فقهی پذیرش حکمیت

یکی از مباحث نهج‌البلاغه، مبحث حکمیت است که بهانه جویان آن را محملی برای خروج علیه مولا یافتند. آنان وقتی فریب توطئه لشکر معاویه را خوردند و با اصرار و تهدید امام را مجبور به توقف جنگ نمودند دچار تأویل و اشتباه دیگری شدند. و آن این که -بعد فریب نماینده‌ی منتخب آن‌ها (ابوموسی اشعری)- عَلم مخالفت با حضرت برافراشتنکه چرا اصلاً امام حکمیت را پذیرفته‌اند. درحالی که قرآن می‌آورد: «حکمی نیست مگر حکم خدا»^۱ (یوسف/۶۷)، باید امام مانند مسلمین صدر اسلام تا آخرین نفس می‌جنگید!

آن چه در این جا قابل ذکر است این است که؛ ۱- امام هیچ‌گاه معتقد به توقف جنگ نبود. ساده‌لوحان و گروهی از منافقان لشکر امام فریب خوردند و اصرار بر توقف جنگ نمودند و امام را تهدید به قتل کردند. امام نیز در پی تهدید آنان که: «اگر این پیشنهاد

(توقف جنگ) را نپذیری تو را همان گونه که عثمان را کشتیم می‌کشیم.» برای جلوگیری از اختلاف و پراکندگی به حکم اجبار دستور توقف جنگ را صادر فرمود. ۲- همان‌گونه که امام (ع) فرمود: «آن‌ها افرحکم قرار ندادند بلکه قرآن را به حکم انتخاب کردند (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۵)، و این حکمت قرآن هم در اختلافات مسلمانان، چیز پوشیده‌ای نبود. «اگر در کاری اختلاف داشتید آن را به خدا و پیامبر واگذارید»^۱ (نساء/۵۹). بنابراین با توجه به اعتقاد همه مسلمانان که قرآن آخرین حرف را در هر زمینه می‌گوید، جایی برای خرده گرفتن بر امام نبود. اشتباه خرده‌گیران بر امام این بود که آن‌ها می‌پنداشتند امام حکمیت اشخاص را پذیرفته‌اند درحالی که امام فرمود ما حکمیت کتاب خدا را پذیرا شدیم. ۳- مقایسه‌ی زمان پیامبر و امام قیاسی مع‌الفارق بود. زیرا دشمنان صدر اسلام، کفار بی‌ایمان و مشرکان بودند و گاه جنگ و کشتار میان پدران و فرزندان و... (که بر ضد اسلام قیام کرده بودند) اتفاق می‌افتاد (همان، خطبه‌ی ۱۲۲). درحالی که در زمان امام جریان تغییر یافته بود: «ما هم اکنون با جماعتی که (ظاهراً) برادران مسلمان ما هستند بخاطر انحرافات و کجی‌ها و شبهات و... پیکار می‌کنیم» (همان جا). با این مقدمه مبنای فقهی پذیرش حکمیت توسط امام این گونه تبیین می‌شود که: قرآن مجید به خودی خود ایفای نقش حکمیت را نمی‌کند «قرآن خط است... و نیازمند به ترجمه است و تنها انسان‌ها می‌توانند از آن سخن بگویند»^۲ (همان، خطبه‌ی ۱۲۵). پس باید افراد آگاه و قرآن‌شناس در کنار آن قرار گیرند و احکام جزئی را از آن استخراج کنند، و به مردم اعلام نمایند. و اگر در داستان صفین، حکمین آگاه به قرآن بودند - که نبودند و اگر هم بودند عامل نبودند - با توجه به بیعت مردم با علی (ع) نص پیامبر بر خلافت امام، پذیرش توده‌ی مردم کشور اسلامی و صحابه‌ی پیامبر، روشن بود که لشکر معاویه مشمول آیه‌ی شریفه‌ی ۹ سوره‌ی حجرات قرار می‌گرفتند. آن جا که به عنوان گروه طغیانگر محکوم می‌شدند. این جا بود که امام فرمود «و اگر درباره کتاب خدا به درستی حکم شود ما سزاوارترین مردم به پذیرش آن هستیم و اگر به سنت پیامبر حکم شود ما از همه شایسته‌تر و سزاوارتریم که به سنت او عمل نماییم»

فإن تناز عثم فی شیء ۱- «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ»

۲هنا القرآن إنما هو خط... و لا بدله من ترجمان، إنما ينطق عنه الرجال»

بنابراین دیگر جای خردگیری بر امام نیست که چرا حکمیت را پذیرفته‌اند. اشتباه خرده‌گیران این بود که می‌پنداشتند امام حکمیت اشخاص را پذیرفته‌اند حال آن‌که امام حکمیت کتاب خدا را پذیرا شده بود. به این ترتیب یکی دیگر از فروع فقهی - حکم اهل بغی- را می‌توانیم از خطبه‌ی ۱۲۲ و ۱۲۵ نهج‌البلاغه استنباط نماییم و به این مسأله نیز واقف گردیم که بین جهاد با کفار و جهاد با اهل قبله در مسایل فقهی و احکام تفاوت وجود دارد.

یک پرسش فقهی و پاسخ آن

در ادامه‌ی پژوهش، یکی از عناوین فقهی بحث بغات را با استناد به بیان امام علی (ع) در نهج‌البلاغه بیان می‌کنیم:

امام علی (ع)، هنگامی که شورشیان به رهبری طلحه و زبیر، عامل و کارگزار ایشان در بصره را دستگیر و شکنجه کردند و تعدادی از کارگزاران بیت‌المال را به قتل رساندند، خطبه‌ای ایراد کرد و در آن فرمودند: «به خدا سوگند! اگر آن‌ها فقط بر یک نفر دست یافتند و او را عمداً و بدون گناه می‌کشتند، قتل همه‌ی آن لشکر برای من حلال بود؛ چرا که آن‌ها حضور داشتند و مخالفت نکردند و از او نه با زبان دفاع کردند و نه با دست - و به این ترتیب هم دست مفسدان فی‌الارض بودند- چه رسد به این که آن‌ها گروه بسیاری از مسلمانان را به تعداد همراهانشان که با آن‌ها وارد بصره شدند به قتل رساندند!» (همان، خطبه‌ی ۱۷۲).

این جا پرسشی مطرح می‌شود که چگونه امیرمؤمنان می‌فرماید: «اگر آن‌ها حتی یک نفر را می‌کشتند، قتل تمام لشکرشان جایز بود». این نابرابری با چه عنوان از عناوین فقهی قابل تفسیر می‌باشد؟

فقها و دیگران به این پرسش ۴ پاسخ داده‌اند: ۱- آن‌ها بیعت‌کنندگان- با بی‌تفاوتی عملاً کشتن مسلمانان را مباح شمرده‌اند و این خود نوعی انکار ضروری دین محسوب می‌شود و منکر ضروری دین نیز مرتد است بنابراین همه آن‌ها مرتد و سزاوار کشتن هستند. ۲- آن‌ها با سکوتشان منکر را تأیید کرده‌اند و راهی جز کشتن برای نهدی از منکر آنان وجود نداشته است. ۳- آن‌ها مصداق «مفسد فی‌الارض» بودند؛

چرا که لشگری به راه انداختند و بیعت خود را شکستند و در بخشی از حوزه‌ی حکومت اسلامی فساد عظیمی به راه انداختند بنابراین داخل در آیه شریفه‌ای می‌شوند که می‌فرماید: «همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و به فساد در روی زمین بکوشند جز این نیست که آن‌ها را به قتل برسانید...» (مائده/۳۳).

و اگر امام (ع) می‌فرماید: گناه آن‌ها این بود که در برابر فجایع آن سکوت کردند و در واقع مقدمه‌ای است برای اثبات محارب و مفسد بودن آن‌ها.

۴- این پاسخ مطابق مذهب شیعه می‌باشد و آن این که هرکس بر امام معصوم و برضد حکومت اسلامی خروج کند، کافر است؛ همان گونه که خواجه طوسی در تجرید الاعتقاد می‌آورد: «کسانی که با علی (ع) به جنگ برخیزند کافرند» (طوسی، تجرید الاعتقاد). زیرا می‌دانیم پیامبر (ص) به علی (ع) خطاب کرده فرمود: «جنگ با تو جنگ با من است» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۲۴/۱۸).

نقش مقتضیات زمان بر اجرای احکام بغات

یکی از مباحث فقهی، شرایط زمانی در اجرای احکام است. سؤالی که در مورد شورشیان جنگ جمل مطرح است این است که اگر همه آن‌ها مستحق قتل بودند - به خاطر این که گروهی از مسلمانان را حتی قبل از جنگ کشتند - چرا امام (ع) بعد پیروزی در جنگ جمل همدستان طلحه و زبیر را قصاص نفرمود؟ حتی عایشه به حکم محاربه و... مستحق قتل بود؛ ولی چنان که می‌دانیم امام (ع) او را با احترام به مدینه بازگرداند؟

پاسخ این پرسش روشن است و آن این که اوضاع به قدری بحرانی بود که اگر امام (ع) دست به چنین کاری می‌زد، مخالفان به آسانی می‌توانستند توده‌های عوام مسلمین را بر ضد او بشورانند لذا در نقلی از عمرو عاص می‌خوانیم که به عایشه گفت: «ای کاش در روز جنگ جمل کشته شده بودی!» عایشه به او گفت: «بی‌پدر چرا؟» عمرو گفت: «تو از دنیا می‌رفتی و وارد بهشت می‌شدی! و ما کشتن تو را بزرگ‌ترین دستاویز بر ضد علی قرار می‌دادیم.» (همان، ۳۲۲/۶).

مصادیق بغات

- ۱- احزاب و گروه‌هایی که در دارالاسلام از اطاعت امام سرپیچی می‌کنند و دست به قیام علیه دولت می‌زنند و فرمانبرداری خود را موکول به ایجاد تغییرات و اصلاحات موردنظر خود می‌نمایند. مانند گروه خوارج در زمان حکومت علی (ع).
- ۲- احزاب و گروه‌هایی که با تحریک مردم به شورش و قیام علیه امام، قصد سرنگون کردن حکومت اسلامی و ایجاد هرج و مرج و نقض حاکمیت اسلام را دارند، بدون آن که طرحی برای بدست گرفتن قدرت داشته باشند.
- ۳- احزاب و سازمان‌هایی که به منظور تجزیه قسمتی از دارالاسلام و جدا نمودن آن از حاکمیت امام دست به شورش و تحریک مردم می‌زنند و با مخالفت و نافرمانی از امام، مرکزیت حکومت اسلامی را نقض و خواستار سیاست ملوک‌الطوایفی و یا ایجاد دولت جدید در بخشی از دارالاسلام می‌باشند و هدف خود را از طریق تضعیف دولت اسلامی و ایجاد تفرقه و بدبینی و سرانجام سلب حاکمیت در قلمرو موردنظر دنبال می‌کنند، مانند بعضی گروهک‌های ضد انقلاب مثل حزب دمکرات و گروهک کومله که در اوایل پیروزی انقلاب در کردستان نفوذ کرده و با اغفال عده‌ای از مردم دست به شورش، کشتار و خراب کاری زدند. البته با ایثار، جهاد و شهادت رزمندگان اسلام توطئه آن‌ها خنثی شد و عده‌ای از آن‌ها کشته و دستگیر و بقیه به دامن اربابان خود پناهنده شدند و حامیان مردمی آن‌ها هم پس از آن که متوجه شدند، این شورش‌ها و غائله‌ها همه با نقشه و تحریک کشورهای چوچون عراق، اسرائیل، آمریکا و انگلیس است از عمل خود پشیمان و ارتباط خود را با این گروه‌ها قطع کردند که مورد عفو و بخشش دولت جمهوری اسلامی ایران قرار گرفتند.
- ۴- جمعیتی که با تشکیلات سازمان یافته با اعمال فشار سیاسی و تبلیغاتی و راه‌اندازی توطئه از خارج و نفوذ در داخل بخواهند بصورت یک حرکت خزنده مردم را علیه امام بشورانند و حاکمیت دولت اسلامی را نقض و حکومت را ساقط کنند.
- ۵- احزاب و سازمان‌هایی که بخواهند یکی از اهداف ذکر شده را از طریق اعمال قهریه، از خارج و یا داخل کشور اسلامی دنبال نمایند، و علیه امام دست به قیام مسلحانه بزنند، مانند سازمان منافقین در سال ۱۳۶۰.

۶- گروهی که پس از درگیری و ایجاد صلح عادلانه بین آن دو به کمک گروه سوم دست به تجاوز علیه رقیب خود بزنند، مانند رژیم بعث عراق، زیرا درحالی که با ایران قرارداد صلح منعقد کرده بود، به تحریک و کمک کشورهای غربی و شرقی و شیوخ خلیج فارس، در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ جنگ همه جانبه‌ای را علیه دولت و مردم مسلمان و انقلابی را آغاز کرد.

نتیجه‌گیری

۱- قرآن و نهج‌البلاغه در بحث بغات هماهنگی و یکنواختی دارند و بر همین مبنا از نظر فقهای شیعه بغات کسانی هستند که بر علیه امام معصوم طغیان نمایند، در حالی که عمده فقهای عامه عصمت مبنی علیه را شرط نمی‌دانند، حتی بعضی از آنان عدالت او را نیز شرط نمی‌دانند. پس اگر قیامی علیه حکام جور صورت پذیرد از مصادیق بغی است.

۲- بعضی از فقهای فریقین معتقدند دلیلی بر انطباق عدالت و عصمت نداریم. بنابراین اگر برای نمونه شورشی علیه جمهوری اسلامی که طبق قانون اساسی از شرایط رهبری آن عدالت است صورت بگیرد «بغی» است و باغی با قدرت سلاح به امر خدا بازگردانده می‌شود.

۳- بعضی فقها معتقد به کفر باطنی بغات‌اند هرچند که به حسب ظاهر احکام مسلمانان بر آنان جاری شود و عده‌ای نیز معتقد به فسق آنانند نه کفرشان و جنگ با آنان را به خاطر دفع فساد آنان می‌دانند.

۴- فریقین معتقد به جنگ با بغات هستند. هرچند که در متعلق آن با یکدیگر اختلاف دارند. هم‌چنان که به روشنی قرآن و نهج‌البلاغه صراحت به این امر اشاره کرده‌اند و عملکرد حضرت علی (ع) در طول دوره‌ی زمامداری، مؤید این مطلب است.

فهرست منابع و مأخذ:

- ۱- القرآن الکریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغنی، دارالحديث، قاهره، ۱۴۱۶ق.
- ۴- الجزیری، عبدالرحمن و الغروی، محمد، کتاب الفقه علی مذاهب الاربعه و مذهب اهل البيت، دارالثقلین، بیروت، ۱۴۱۹ق.
- ۵- جعفری، سیدمحمد مهدی، پرتوی از نهج البلاغه، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- ۶- الحر العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- ۷- دائرة المعارف الفقه الاسلامی، فرهنگ فقه، قم، ۱۳۸۲ش.
- ۸- صالحی نجف آبادی، نعمت الله، جهاد در اسلام، نشر نی، تهران، ۱۳۸۲ش.
- ۹- ردقی ال ریمی، محمد بن عبدالله، المعانی البدیعه فی معرفه اختلاف اهل الشریعه، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ق.
- ۱۰- الطوسی، خواجه نصیرالدین، تجرید الاعتقاد، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۸ق.
- ۱۱- الطوسی، محمد بن حسن، المسبوط فی فقه الامامیه، مکتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۳۷ق.
- ۱۲- الطوسی، محمد بن حسن، الخلاف فی الفقه، مطبعه رنگین، تهران، ۱۳۷۷ش.
- ۱۳- عبدالحمید بن هبه الله، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۸۵ق.
- ۱۴- عبدالرحمن بن محمد (ابن خلدون)، مقدمه ابن خلدون، مصر، ابراهیم حلیم، ۱۳۴۸ق.
- ۱۵- عمیدزنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی اسلام، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۱۶- عوده، عبدالقادر، التشریح الجنائی الاسلامی.
- ۱۷- فضل الله، سیدمحمدحسین، کتاب جهاد، دارالملاک، بیروت، ۱۴۱۸ق.
- ۱۸- قمی، علی ابن ابراهیم، تفسیر القمی، مکتبه الهدی، نجف، ۱۳۸۶ش.
- ۱۹- الکاسانی الحنفی (علاء الدین)، المصادر الفقهیه، کتاب جهاد، دارالتراث، بیروت، ۱۴۲۱ق.
- ۲۰- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، کشف الغطاء عن مبهمات شریعه الغراء، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۹ش.
- ۲۱- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق.

- ٢٢- مرواريد، على اصغر، المصادر الفقهيه، درالتراث، بيروت، ١٤٢١ق.
- ٢٣- معلوف، لوييس، المنجد فى اللغه، انتشارات اسماعيليان، تهران، ١٣٦٤ش.
- ٢٤- النجفى، الشيخ محمدحسن، جواهرالكلام فى شرح شرايع الاسلام، در احياء التراث العربى، بيروت، ١٩٨١م.
- ٢٥- نورى طبرسى، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه ال البيت لاحياء التراث، قم، ١٤٠٧ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی